

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمای بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ [أَبَدًا] مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِإِبَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَيْنِ وَ عَلَی عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

بحث در مناقشه‌ی دلیل اول بود برای اثبات این که عدم امکان تفصی مأخوذ است در صدق اکراه. که اشکال اول استدلال به روایت عبدالله بن سنان بود که حضرت فرمود بحسب نقل که «الْجَبْرُ مِنَ السُّلْطَانِ، وَ يَكُونُ الْإِكْرَاهُ مِنَ الزَّوْجَةِ وَ الْأُمِّ وَ الْأَبِّ» که تقریب استدلال آن عرض شد که از این روایت استفاده فرمودند شیخ اعظم که دلالت می‌کند که این شرط وجود ندارد این قید در اکراه وجود ندارد به تقریبی که بیان شد. دو تقریب بیان کردیم.

اشکال اولی که و جواب اولی که بزرگان داده بودند این بود که از نظر سند این روایت ضعیف است و قابلیت استناد و استدلال ندارد که بحث آن پایان یافت فقط یک نکته‌ای که بعضی از دوستان اشاره کردند عرض می‌کنم، ما گفتیم که عبدالله بن القاسم مردی بین شخصین، یکی عبدالله بن القاسم الحضرمی و دیگری عبدالله القاسم الحارثی، فرمودند که عبدالله بن القاسم جعفری هم وجود دارد. عرض می‌کنم به این که در این جور مقامات احتمال عبدالله بن القاسم جعفری مندفع است عند القوم، چرا؟ بخاطر این که عبدالله القاسم جعفری اصلاً وجودش محرز نیست. فلذاست که فقط در بعض نسخ رجال شیخ ما عبدالله بن القاسم جعفری را هم داریم ولی رجالیون حتی این مطلب را از رجال شیخ نقل نکردند. همان‌طور که محقق خوئی فرمودند یعنی معلوم می‌شود که نسخی که دست رجالیون بوده از رجال شیخ، این مشتمل بر عبدالله بن القاسم جعفری نبوده و الا همه‌ی آن‌ها سهو کرده باشند غفلت کرده باشند مستبعد است حالا یک نفر ذکر نمی‌کرد می‌گفتیم بله، ولی احدی از رجال شیخ عبدالله بن القاسم جعفری را ذکر نکردند پس اصل وجود این شخص که چنین صاحب نامی در رجال و روات باشد این محل کلام است. حالا بر فرض این که باشد و ما بگوییم در نسخ رجال شیخ مسلم بوده و بناء بر این بگذاریم ولی

در عیم حال در مورد حارثی، هم شیخ و هم نجاشی گفتند له کتاب، و سند برای این کتاب وجود دارد. در مورد حضرمی هم هر دو فرمودند له کتاب، سند برای کتاب آن وجود دارد. پس آدمی که مصنف هست و کتاب دارد روایات از آن نقل می‌شود اسناد برای آن هست این دو نفر هستند اما راجع به آن جعفری اصلاً ذکر نشده کتابی دارد کسانی از او نقل روایت کردند این‌ها را نداریم. در این موارد می‌گویند که انصراف دارد عنوان به آن کسی که صاحب کتاب هست و از کتاب او معمولاً روایات نقل می‌شود طرق برای آن هست و بنابراین دعب آقایان این هست که در این موارد انصراف فائل هستند به آن‌هایی که صاحب کتاب هستند و معروف هستند و طرق برای آن‌ها هست. بنابراین علی هذا پس عبدالله بن القاسم مردد بین الشخصین می‌شود نه ثلاثة اشخاص.

س: ...

ج: نه خب این تضعیف در فرضی است که در خود رجال شیخ هر دو ذکر نشده باشد. در خود رجال شیخ. اگر هم حضرمی را ایشان گفته و هم جعفری را گفته، دیگر نمی‌شود گفت که ... کردند.

س: ...

ج: اگر هر دو باشد در رجال شیخ بله.

س: ...

ج: معروف بودن و این که این راوی هست. و مطلب از او نقل می‌شود سند برای آن هست وقتی که ... مثلاً توی حوزه‌های علمیه الان گفته می‌شود که شیخ این‌جور فرموده با این که خب شیخ خیلی هست دیگر، چندین هزار شیخ داریم قبلاً و بعداً. اما انصراف دارد. در روایات هم وقتی که گفته این روایت را مثلاً عبدالله بن القاسم نقل کرده خب کسی که نامش در روایات هست و کتاب روایی دارد و سند برای این‌ها هست انصراف به او پیدا می‌کند. یا الان گفته بشود که صدوق این مطلب را نقل کرده الان ذهن ما به چه صدوقی منتقل می‌شود به شیخ صدوق، چون آن کتاب روایی دارد روایات از او نقل می‌شود حالا یک صدوق دیگری هم ممکن است که وجود داشته باشد که او این مقام و شأن را ندارد خب این تتمه‌ای بود مال گذشته.

و اما پس اشکال اول ضعف سند بود که تخلصاً منه به مبنا، البته و الا که چون در کافی هست و الا صرف نظر این مبنا اشکال اول وارد است.

اشکال دوم به این استدلال و به این فرمایش اشکال دلالی است که خب جمعی از اصحاب دارند علی الاختلاف بیانانهم، یک بیان از محقق یزدی است صاحب عروه رضوان الله علیه است که در حاشیه‌ی مکاسب ایشان فرموده. عبارت این‌جا یک مقداری غلق دارد یعنی افتادگی دارد عبارت این‌جا حاشیه‌ای که الان چاپ شده و همین‌طور حاشیه‌ی رحلی که قبلاً بود یک حاشیه‌ی دیگری هم قبلاً چاپ شده بود که یک جلد فقط بود که قبلاً چاپ شده بود آن را من در اختیار نداشتم نگاه بکنم. ولی آن رحلی و این چاپ جدید، این‌جا یک نقصانی در عبارت وجود دارد. ولی حاصل مطلب این هست که خب شما آمدید حدیث را چه‌جور معنا کردید؟ آمدید گفتید «فقال الجبر من السلطان و يكون الاكراه من الزوجة و الام و الاب» گفتید الجبر من السلطان، این کنایه است از این که آن‌جایی که السلطان است و قهراً چون از السلطان است راه تفصی وجود ندارد آن‌جا جبر هست

ولی در مورد اُمّ و اب و زوجه و این‌ها، آن‌جا اکراه است و این اب و زوجه و ام را کنایه گرفتید و مثال گرفتید برای جایی که تفصّی ممکن است. سلطان مثال است برای جایی که تفصّی ممکن نیست این گروه مثال است برای جایی که تفصّی ممکن هست. فلذا می‌گویید امام علیه السلام می‌فرمایند این‌جا که تفصّی ممکن هست اسم آن اکراه هست آن‌جایی که تفصّی ممکن نیست مثل مورد سلطان، اسم آن اجبار هست و جبر هست. این جور معنا کردند.

ایشان می‌فرمایند که نه یک جور دیگر هم می‌شود معنا کرد و بلکه استظهار می‌کنند آن را، و آن این که سلطان کنایه‌ای از توعید به ضرر است. چون معمولاً سلطان در اثر قدرتی که دارد و آن زورگویی و تسلّطی که دارد توعید به ضرر می‌کند که اگر انجام ندهی پدرت را درمی‌آورم. زندان می‌اندازم تو را. اموال تو را مصادره می‌کنم. اما پدر و مادر و زوجه و این‌ها که توعید به ضرر نمی‌کنند می‌گویند این کار را نکن. پس این روایت در مقام این نیست که می‌توانی فرار بکنی یا نمی‌توانی فرار بکنی. بلکه این روایت دارد که اگر بخواهیم به آن اخذ بکنیم می‌فرمایند که توعید به ضرر در اکراه لازم نیست بلکه آن که لازم هست این هست که میل تو نباشد که آن کار را انجام بدهی. زوجه یک چیزی می‌خواهد میل تو نیست، پدر یک چیزی می‌خواهد میل تو نیست. مادر یک چیزی می‌خواهد میل تو نیست. به همین اکراه صادق است و ایشان استظهار می‌کند که اصلاً حدیث معنای آن این هست و هذا واضح جداً. حالا اگر شما نفرمایید استظهار صد در صد هم نکنید و نگویید اما محتمل هست پس بنابراین حداقل باید این‌جوری گفت که این جمله‌ی مبارکه مردد است مفهوم آن بین این که بخواهد بفرماید در موارد امکان تفصّی اکراه صادق است و در موارد عدم امکان اکراه نیست و اجبار است؟ کما یَدْعِیهِ الشَّیْخُ قَدَسَ سره. یا این که نه معنا این هست ...

س: ...

ج: مثلاً مادر هیچ وقت نمی‌گوید اگر این کار را نکنی می‌کشم تو را، یا اگر این کار را نکردی خانه‌ات را آتش می‌زنم.

س: می‌گوید عاقبت می‌کنم.

ج: آن هم شوخی می‌کند. مثل آن که می‌گفت که خدایا چون من را بگیرد بده به بچه‌ام، وقتی دید که آن چیزی که خیال می‌کرد قابض الارواح است آمد نزدیکش، گفت آن آن‌جا خوابیده، آن‌جا خوابیده توی اتاق.

جدی یعنی توعید جدی‌ای که پای آن بخواهد بایستد و عملی بکند آن را که می‌گفتیم در اکراه این لازم است این از ...

س: ...

ج: نه این کار را دوست ندارد مثلاً مادرش می‌گوید فرض کنید این عروس ... می‌گوید این را طلاق بده. این هم به میلش نیست که طلاق بدهد.

س: ...

ج: تقاضا از کاری که این میل به انجام آن ندارد و دلش هم نمی‌خواهد مخالفت با ...

همین باعث می‌شود که اسم آن اکراه باشد.

س: امر به یک شیء مکروه؟

ج: حالا یا مکروه ...

س: ...

ج: بله ولی به قول مرحوم امام که یا خود ذات آن مکروه هست برای آن، یا نه این که این بگوید این کار را انجام بده برایش مکروه است و الا اگر آن نمی‌گفت نه خیلی هم ... این بگوید نمی‌خواهد انجام بدهد.

این فرمایش مرحوم سید رضوان‌الله علیه که فرمودند.

این یک جواب. حالا قضاوت راجع به این جواب را بعداً می‌کنیم مطلب‌های بعدی را که می‌گوییم راجع به این هم مطلب روشن می‌شود. این یک اشکال و جوابی که ایشان داده.

جواب دوم، جوابی است که حضرت امام قدس سره در بیع فرمودند حالا من این‌جوری بیان می‌کنم آن فرمایش ایشان را، که اصل این مسئله را محقق خوئی هم دارند منتها ایشان یک اضافاتی دارند. و آن این هست که این که شما مفروض می‌گیرید می‌گویید در مورد این افراد پدر و مادر و زوج، امکان تفصّی هست و این را قرینه‌ی بر این می‌گیرید ایشان می‌فرمایند که پس بنابراین اکراه به آن معنایی که امکان تفصّی باشد در مورد این‌ها تصور ندارد این‌ها درست نیست. گاهی، نه گاهی، مواردی در مورد همین‌ها هست که به یک چیزی ابعاد می‌کند که برای شخص تفصّی از آن ممکن نیست. مثلاً امام مثال می‌زنند، می‌فرمایند که «لکن إكراه الزوجة و كذا الأمّ و الأب امرٌ ممكنٌ بل واقعٌ» اکراه به همان معنایی که امکان تفصّی در آن نیست «و لا يلزم في صدقة كون المكره اقوى من المكره» این هم دفع دخل مقدری هست می‌فرمایند که در صدق اکراه لازم نیست که مکره اقوای از مکره باشد که شما بگویید مثلاً در مورد زوجه صادق نمی‌آید بخاطر این که زوجه اقوای از زوج نیست معمولاً. یا پدر و مادر پیری یک جوان قوای هست بگویید که این‌جا مکره اقوای از مکره نیست نه، ما لازم نداریم که مکره اقوای از مکره باشد در صدق، بلکه آن که لازم داریم این هست که ابعاد بالاخره به یک ضرری می‌کند که آن از آن ضرر نمی‌تواند تخلص پیدا بکند. «فلو أوعده الزوجة زوجها بأنّه لو لم يطلقها مثلاً لهتكت حرمة بخروجها من داره بوجهٍ ينافي عرضه» می‌گوید اگر من را طلاق ندهی من بی‌چاره، بی‌حجاب می‌روم توی کوچه. خب یک آقای طلبه‌ای هست محترم است یا یک مؤمنی است خیلی برایش سخت هست مردم ببینند که زوجه‌ی او بی‌حجاب آمده بیرون. می‌گوید اگر این کار را نکنی، من بی‌حجاب می‌روم بیرون.

خب «أو أوعدهت بأمثال ذلك» می‌گوید مثلاً فرض کنید که جیغ می‌زنم توی خانه، خب این جیغ زدن، مردم، همسایه‌ها می‌گویند چی شد؟ این آقا دارد چکار می‌کند مثلاً دارد کنکش می‌زند چه می‌کند؟ این هم آدم محترمی است و همه‌ی این‌ها آبروریزی برای او دارد هیچ راه تخلص هم ندارد. خب چطور جلوی او را بگیرد که جیغ نزند؟ چطور جلوی او را بگیرد که بی‌حجاب نرود بیرون؟ حالا در را هم قفل ممکن است که نتواند بکند، یا اگر بکند او جیغ می‌زند یا کارمند است می‌رود بعد می‌گوید وقتی که آن‌جا هست بی‌حجاب می‌شود یا وقتی که می‌خواهد بیاید بی‌حجاب می‌شود بالاخره موارد این‌جور نیست که شما می‌گویید که آن‌جاها این‌جوری نیست پس این کنایه‌ی از آن هست.

بله «أو اوعده و أمثال ذلك» این جا «كانت مكرههً نحو أكره الغالب القاهر أو اشد أحياناً» این جا آن زوجه مكرهه خواهد بود همانند اكراه غالب قاهر، بلکه اشدّ أحياناً. چون از غالب قاهر اشد است حالا يك ظالم می‌گیرد زندانش می‌کند می‌زند، آبرویش پیش مردم نمی‌رود که، تازه عزیزتر ممكن است که بشود اما اگر این زوجه این کار را کرد آبرویش رفته، پس اشدّ اكراهاً می‌شود. «و كذا الحال فى الأمّ و الاب لإمكان إكراههما إنيهما بالابعد بفنون أعمالٍ يُهتَكُ بها عِرضه» آن‌ها هم ممكن است در أمّ، که خب همان‌طور که در زوجه بود آن هم می‌گوید آقا من بی‌حجاب می‌روم بیرون. که می‌گویند مادر فلانی این‌طوری هست یا جیغ می‌زنم و می‌گویم این پسر فلان مثلاً. خب این هم آبرویش می‌رود پدر هم خب همین‌جوری ممكن است يك چنین کارهایی که او نمی‌تواند جلوی او را بگیرد بگوید که مثلاً پیرمرد هست این به من اصلاً نمی‌رسد بیاید همین‌جور علنی بگوید این جا و آن جا داد بزند فریاد بکند خب این‌ها آبروریزی‌هایی دارد که حتی از آن سلطان غالب قاهر هم این ضررش و اضرارش خیلی وقت‌ها اشد و آكد است

خب ایشان می‌فرمایند این که ممكن است و این حرف پس در مورد این‌ها، این تصور غلط هست تا ... چون شما با این تصوّر با این قرینه خواستید این را کنایه قرار بدهید از امکان تفصّی، خب وقتی این نیست خب پس این نمی‌تواند قرینه باشد بر این که مراد از این ثلاثه امکان تفصّی هست از سلطان عدم تفصّی هست. نه، خب این از يك ناحیه، پس این قرینه نمی‌تواند باشد. وقتی قرینه نبود ما شکی نداریم عرفاً که اكراه در موارد امکان تفصّی صادق نیست. شکی در این نداریم این هم که قرینه نشد که باشد پس این‌جا از این روایت استفاده نمی‌شود که امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که اكراه در جایی است که امکان تفصّی باشد نه، اكراه همان معنای عرفی خودش را دارد. و لغوی خودش را، این قلت، پس چرا مقابله انداختند بین جبر و اكراه؟ خب آن را که شیخ می‌فرمایند مقابله توجیه دارد آن برای این که تفصّی ممكن نیست این برای این که تفصّی ممكن است اما شما که می‌گویید نه، خب دیگر برای چه مقابله انداختند؟ ایشان می‌فرمایند این مقابله انداختن، می‌خواهند مراتب را بگویند. که فرقی نمی‌کند که این اكراه از غالب قاهر سر بزند که اگر از آن سر بزند يك اسم دیگر هم دارد و آن جبر هست یا از این‌هایی سر بزند که غالب قاهر نیستند ولی باز ایعاد توی آن هست عدم امکان تفصّی هم از آن هست. این را می‌خواهد بفرماید نه این که می‌خواهد بفرماید این‌ها را مقابله انداخته، هم آن موضوع، هم ... می‌خواهد بفرماید فرقی نیست بین این که این اكراه به سرحدی برسد که يك نام دیگری هم دارد که اجبار است و جبر هست یا به این سرحد نرسد. که گفته می‌شود اكراه. این را می‌خواهد بفرماید و نمی‌خواهد بفرماید هم آن موضوع حکم هست و هم این موضوع حکم هست در قبال هم. چون لاشکال در این که جبر أخص از اكراه هست یعنی اكراه يك معنای عامی هست یعنی جایی که ایعاد به ضرر از طرف آمر هست از طرف درخواست‌کننده است و شما هم نمی‌توانید تفصّی کنید. این اكراه است حالا این اكراه یکی از موارد آن این هست که آن آمر و تقاضا کننده غالب قاهر باشد جابر باشد. این‌جا دیگر نمی‌شود بگوییم که در قبال آن حکمی که شارع و سببیتی که شارع برای رفع حکم قرار داده برای مطلق اكراه، دوباره آمده سببیت برای این که داخل در آن هست قرار داده چون لغو هست وقتی اكراه را شما سبب رفع حکم قرار دادید هر دوی آن‌ها را گرفته دیگر، دو مرتبه بیایید سببیت برای جبر قرار بدهید چه هست؟ پس خود این هم نشان می‌دهد که ما اگر بخواهیم این جبر را در مقابل اكراه بگوییم مقابله نه بخاطر این هست که حضرت بخواهد بفرماید مراتب اكراه فرقی نمی‌کند بلکه بخواهد بفرماید این هم موضوع است کما این که این هم موضوع هست این لغویت از آن لازم می‌آید. خب اكراه

که موضوع شد یکی از مصادیق آن همان جبر است فلذا می‌فرمایند که «مع صدق الاکراه فی کلیهما و لا یعقل جعل السبب هی للاخص بعد جعلها للأعم للزوم اللغو» خب این فرمایش این بزرگوار.

در عبارت محقق خوئی هم به این تفصیل و توضیح مفصّلی که ایشان دادند نیست ولی ایشان هم می‌فرمایند که در مورد اُمّ و اب و ابن هم عدم امکان تفصّی تصویر دارد به همین که ممکن است یک کاری بکند که اصلاً زندگی عائلتی انسان را و چه چیزی بالاتر از این هست که زندگی عائلتی را اصلاً از بین ببرد و تحت الشعاع قرار بدهد. این فرمایش امام رضوان الله علیه در این قسمت.

خب اگر این را گفتیم، این فرمایش امام را، تصدیق کردیم که مطلب قوی و متینی است این مطلب، که ما در مورد آن هم که این را می‌بینیم یعنی همان جور که تصویر فرمودند بنابراین حدیث شریف را نمی‌شود آن جوری که شیخ معنا فرمودند معنا کرد به همین قرینه که ایشان فرمودند معنایی که سید هم استظهار فرمود جواب آن روشن شد که سید خواست این را چکار بکند؟ این را قرینه قرار بدهد بر این که ایعاد نیست یعنی سلطان مال جایی است که ایعاد به ضرر است کنایه‌ای از آن هست اما این ثلاثه کنایه‌ای از آن جایی است که ایعاد به ضرر نیست. خب چرا ایعاد به ضرر نیست؟ مگر در مورد ... این‌ها مگر ضرر نبود که گفتیم؟ و چه ضرری بالاتر از این‌ها؟ ضرر عرضی، ضرر چیز، این‌ها چطور؟ پس لایصلح این ثلاثه لایصلح، نه برای این که ما به الکنایه باشد از عدم امکان تفصّی و نه ما به الکنایه باشد از عدم ایعاد بالضرر. باید کنایه با مکّی الیه تناسب داشته باشد این تناسب ندارد این‌جا تصویر دارد ممکن است معنا ندارد. این بیانی که عرض شد پس این بیان که از علمین، هر دو علمین دارند منتها ایشان توضیح دادند بیشتر باز کردند مسئله را، و محقق خوئی هم فرمودند این جواب، جواب دلالتی کامل و تمام و درستی هست که این در ذیل کلام وارد شده این فرمایش از مرحوم امام.

صدر کلام، ایشان یک جواب دیگری دادند یک جور دیگری وارد جواب شدند و آن این هست که خب ما گفتیم که دو تقریب دارد استدلال به این روایت، یکی این بود که از این روایت استفاده کنیم که امام می‌خواهند بفرمایند لغتاً بین جبر و اکراه این تفاوت وجود دارد و البته ما دیگر پیاز داغ‌هایی هم به آن اضافه کردیم گفتیم خب حضرت می‌فرمایند که ممکن است که بگوییم ولو در زمان ما این جور نباشد حضرت اخبار از زمان خودشان هست که الان در لغت این جوری هست و وقتی این جوری شد ما الفاظ کتاب و سنت را باید حمل بکنیم به زمان صدور و دیگر این‌جا اصالة الثبات باللغة دیگر جاری نمی‌شود که بگوییم که حالا که ما از اکراه جایی را می‌فهمیم که امکان تفصّی نباشد پس آن زمان هم همین جور بوده. یکی این بود، دو این بود که بگوییم نه این‌جا دارد چه می‌کند؟ مثل حقیقت شرعیه است و می‌خواهد بگوید که مراد ما از اکراه این هست جایی که اکراه را به کار بردیم مراد ما این هست ولو در لغت حالا این جوری نباشد. که این می‌شود یک نحوه حکومت این بر آن‌ها و در حقیقت مثلاً الحاق این موارد به آن جایی که واقعاً اکراه حقیقی زمان شماسست یا کذاست یا حتی زمان خودشان، یعنی حتی زمان خودشان. زمان خودشان هم ممکن است اکراه همین جوری باشد که الان است ولی می‌گویند ما اکراهی را که می‌گوییم یک معنای عام‌تری مقصود ما هست که شامل آن مواردی هم که تفصّی ممکن است می‌شود.

ج: آن اولی هست که حالا یا تخطئه‌ی عرف می‌کنند می‌گویند معنا این هست در اول، اگر بگویم عرف آن موقع این‌جوری بوده اگر هم نه، این کاشف باشد از این که عرف آن موقع اصلاً این‌جوری نبوده و این معنای وسیع مستحدث است در ازمنه‌ی بعدها بوده است.

امام رضوان‌الله علیه این‌جوری شروع به اشکال کردند فرمودند که: «و فيه بعد ضعف السند أنَّ الصدق العرفی غیر قابلٍ للتَّعَبُّدِ و لاشبهة فی عدم الصدق مع امکان التفصی كما تقدّم» کأنّ این ناظر به تقریب اول می‌شود. اگر شما می‌خواهید با این روایت معنای لغوی و عرفی اکراه را به دست بیاورید و بگویند از این روایت می‌فهمید که معنا عرفی اکراه، آن جایی است که امکان تفصی باشد. و معنای جبر آن جایی است که امکان تفصی نباشد می‌خواهید معنای عرفی این روایت را به دست بیاورید؟ اشکال این هست که معنای عرفی قابل تعبد نیست که با خبر ما بگویم ... با ادله‌ی حجت خبر واحد این خبر را شامل می‌شود و ما را متعبد می‌کند به این که شرط نیست عدم امکان تفصی در صدق اکراه، و اکراه در آن جایی هم که امکان تفصی باشد صادق است. این که قابل تعبد نیست این یک امر واقعی هست. معنای عرفی یک امر واقعی است. این قابلیت تعبد ندارد.

و ما امر واقعی را که می‌بینیم، می‌بینیم چه هست؟ می‌بینیم صدق نمی‌کند. ما وجداناً می‌بینیم صدق نمی‌کند. می‌شود تعبد بیاید بگویند ... این میز است تعبد بیاید بگویند این دیوار است این بلندگو هست.

س: ...

ج: یعنی با تعبد عرفی بشود با تعبد که عرفی نمی‌شود تا این که شما بخواهید چکار کنید؟ تا این که ادله را بگویند رفع ما استکرها علیه و لا اکراه فیہ الدین و چه این‌ها بیاید این‌جوری معنا نکنید. این معنای عرفی نمی‌شود. معنای عرفی آن هم برای ما روشن است که گفتیم آن‌جا صادق نیست.

بعد می‌فرمایند که «و لا يُستفاد منها اللاحق حکماً» الحاق حکمی هم نمی‌شود گفت. چرا؟ «لما تقدّم من أنَّ الحكم المتعلّق بعنوان الاکراه لا یصلح اللاحق غیره به» حکمی که متعلّق به اکراه است غیر اکراه را نمی‌شود ملحق به آن کرد در آن حکم. کما تقدّم. تقدّم در چند صفحه قبل است که آن‌جا این‌جوری فرمودند. حالا صفحه‌ی شاید 88 باشد چون نگرفته مال من، نمی‌دانم.

س: ...

ج: 85

حالا «ثمَّ إِنَّه علی فرض عدم صدق الاکراه مع امکان التوریة» در بحث توریه، آن‌جا. فرموده که با امکان توریه صدق اکراه نمی‌کند خب حالا کس بگوید صدق اکراه نمی‌کند ولی ما می‌گوییم در فرض توریه ملحق می‌شود حکماً. فرموده این هم نمی‌توانیم بگویم «لعدم الامکان اللاحق بها ضرورة عدم تعدّد الحكم عن موضوعه و عدم مفاذٍ لها الا تعلیق الحكم علی المکره و الاکراه. فرموده است که حکم از موضوع خودش که نمی‌تواند تعدی بکند به جای دیگر. شارع حکم را آورده روی اکراه، و معلق کرده این حکم را بر عنوان اکراه یا عنوان مکره یا عنوان مکره، فرموده مثلاً بایع باید مکره نباشد یا باید اکراه در آن‌جا نباشد یا باید مکره‌ی در آن‌جا نباشد که احتمالاتی بود که ایشان گفتند این‌جوری باید

طرح بشود مسئله و قبلاً هم ...

خب وقتی حکم روی آن رفته، ما چه جور می‌توانیم حکم را که روی این موضوع است تعدیه بدهیم تسری بدهیم به چیزی که اصلاً صدق اکراه نمی‌کند در آن‌جا.

س: ...

ج: حالا عبارت این هست دیگر. ما الان می‌خواهیم ببینیم این

پس به این دلیل این روایت نه می‌تواند برای شما معنای لغوی و عرفی درست بکند چون تعبد در آن‌جا معنا ندارد و نه می‌تواند این روایت ملحق بکند موارد امکان تفصی را، به موارد عدم امکان تفصی که اکراه صادق است و بگوید حکم آن‌جا این‌جا هم هست. چون گفتیم ممکن نیست تصحیح حکم من موضوع الی موضوع آخر معقول نیست و درست نیست بعد می‌فرمایند که «نعم لو كان الاكراه من المذكورين غير متصور و غير متحقق» اگر این‌جوری بود که اکراه از مذکورین که اب و ام و زوجه باشد اگر این متصور نبود اصلاً و متحقق در خارج نبود حالا ممکن است که تصور بشود ولی مصداق ندارد اصلاً، هیچ‌گاه، مثل آدم ده کله مثلاً، تصور دارد؟ توی خارج چنین چیزی وجود ندارد «لکان اللزوم حمل الاكراه فيها على معناً مقاربٍ للاكراه العرفی فیفهم منها اللاحق حکماً» می‌فرمایند که اگر بله این‌جور بود که اصلاً اکراه از ناحیه‌ی این‌ها متصور نبود یا متحقق در خارج اصلاً نبود مصداق نداشت که شارع بخواهد حکم روی آن بیاورد. اگر این بود خود این قرینه می‌شد بر این که امام که دارد می‌فرماید اکراه را این‌جا یمین در مورد اکراه نیست و بعد اکراه را معنا می‌فرماید در مقابل جبر قرار می‌دهد باید این اکراه ... دیگر آن معنای حقیقی آن که نمی‌شود مراد باشد در مورد این‌ها، پس باید یک معنای دیگری که نزدیک به آن معنای حقیقی است در معنای حقیقی ابعاد به ضرر هست راه تفصی هم نیست اما ابعاد نزدیک به آن این هست که ولو راه تفصی هست اما ابعاد به ضرر وجود دارد و بخاطر این نزدیک می‌شود به آن معنا، این باید بگوییم آن وقت مراد است مثلاً. اما چیزی که هست این توقف دارد که ما بخواهیم اکراه را آن‌جوری معنا بکنیم بر چی؟ بر این که بگوییم این‌ها متحقق نیست ممکن نیست متصور نیست ولكن متصور هست پس این حرف را هم نمی‌توانیم بزنیم. این بخش از کلام امام، غیر از آن بخشی که اول نقل کردم این بخش را یک تأملی در آن بفرمایید تا دیگر حالا وقت گذشته، ببینیم که می‌توانیم این بخش را جواب قرار بدهیم و تصدیق بکنیم یا محل کلام است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.